«قیام تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱، جستارهایی در حاشیه و متن» در گفت‌وشنود با دکتر محمد شفیعی‌فر

بدون ایستادگی کاشانی مقابل قوام نهضت ملی ناکام می‌ماند

عصر ما نگاه جهان | آرشیو

استعفای بی‌خبر دکتر مصدق در تیر ۱۳۳۱، غیرمسئولانه بود. بالاخره در یک فرآیند سیاسی، وقتی یک سیاستمدار همراهانی دارد که برای او فعالیت کرده و رأی جمع می‌کنند، از نظر اخلاقی غیرمسئولانه است که بی‌خبر از آنها چنین اقدامی انجام دهد. شاید دکتر مصدق فکر نمی‌کرد که شاه، به همین سادگی استعفایش را بپذیرد. چون اگر واقعاً هدفش این بود که صحنه را ترک کند، باید اطلاع می‌داد. او تصور می‌کرد که من استعفا می‌کنم، شاه هم مجبور می‌شود درخواستم را بپذیرد. لذا اصلاً کسی متوجه استعفای من نمی‌شود!

به‌طوری که وضع اقتصادی مردم، بدتر از قبل شد. علاوه بر اینکه هیچ کشوری نفت ما را نمی‌خرید، انگلیس هم در بوشهر نیرو پیاده کرده و تلوگاتش را به حرکت در آورده بود. انگلیس همچنین در شورای امنیت و دیوان داوری لاهه، از ایران شکایت کرده بود. در چنین شرایطی، دکتر مصدق می‌خواست تا از این فرصت استفاده کند و قوه مجریه قدرت بیشتری بگیرد و اندکی مشکلات موجود را حل کند.

دکتر مصدق هیچ یک از یاران و هم‌پیمانان خود را در جریان استعفای خویش قرار نداد. آیا از منظر شما چنین رفتاری غیرمسئولانه فلمداد نمی‌شود؟

بله، غیر مسئولانه بود. بالاخره در یک فرآیند سیاسی، وقتی یک سیاستمدار همراهانی دارد که برای او فعالیت کرده و رأی جمع می‌کنند، از نظر اخلاقی غیر مسئولانه است که بی‌خبر از آنها چنین اقدامی انجام دهد. شاید دکتر مصدق فکر نمی‌کرد که شاه، به همین سادگی استعفایش را بپذیرد. چون اگر واقعاً هدفش این بود که صحنه را ترک کند، باید اطلاع می‌داد. او تصور می‌کرد که من استعفا می‌کنم، شاه هم مجبور می‌شود درخواستم را بپذیرد، لذا اصلاً کسی متوجه استعفای من نمی‌شود! احتمالاً تحلیل دکتر مصدق از این مسئله قدری نادرست بوده است. ارزیابی من این است که اگر دکتر مصدق، واقعاً هدفش این بود که صحنه را ترک کند، به هوادارانش که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی قرار داشت، اطلاع می‌داد که مسئله این است. یا به طرفدارانش می‌گفت در این شرایط چون نمی‌شود کاری انجام داد، بهتر است من استعفا کنم. و اطلاع به هوادارانش اطلاع نداد، برای اینکه می‌خواست یکدفعه استعفا قلبت مجلس یا نخست‌وزیری قوام‌السلطنه مخالف بودند که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی و بعضی از اعضای جبهه ملی قرار داشتند. بنابراین آن موقع، دکتر مصدق می‌خواست از شاه امتیاز بگیرد و با قدرت برای هدف ملی‌شدن صنعت نفت، فضای بیشتری بازکند. چون با قرارداد‌های دارسی و ۱۹۳۳/۱۳۱۲ که بیشتر بسته شده بودند و وضعیتی که انگلیس در جریان استخراج نفت ایران به‌وجود آورده بود، عملاً سودی به ایران نمی‌رسید، اما بعد از ملی شدن نفت، انگلیس با تحریم نفت ایران و با کمک هم‌پیمانان غربی، فشار را ما بیشتر کرد، شاه بلافاصله استعفای او را بپذیرد و قوام را بیاورد. ایشان تهدیدی کرد، با این هدف که شاه در قضیه وزارت جنگ کوتاه بیاید، هرچند شاه کوتاه نیامد و قوام‌السلطنه را به مجلس معرفی کرد و اکثریت نمایندگان مجلس هم بلافاصله به او رأی مثبت دادند. تنها نمایندگان قلیت مجلس با نخست‌وزیری قوام‌السلطنه مخالف بودند که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی و بعضی از اعضای جبهه ملی قرار داشتند. بنابراین آن موقع، دکتر مصدق می‌خواست از شاه امتیاز بگیرد و با قدرت برای هدف ملی‌شدن صنعت نفت، فضای بیشتری باز کند. چون با قرارداد‌های دارسی و ۱۹۳۳/۱۳۱۲ که بیشتر بسته شده بودند و وضعیتی که انگلیس در جریان استخراج نفت ایران به‌وجود آورده بود، عملاً سودی به ایران نمی‌رسید، اما بعد از ملی شدن نفت، انگلیس با تحریم نفت ایران و با کمک هم‌پیمانان غربی، فشار را ما بیشتر کرد،

را ترجیح می‌دادند. نه به‌خاطر اینکه به قوام علاقه داشتند، بلکه بالاخره بین بد و بدتر، سعی کردند بد را انتخاب کنند.

آن سوء این سؤال هم مطرح است که احمد قوام به رغم ضربانی که از شاه دریافت کرده بود، از چه روی مجدداً نخست‌وزیری را پذیرفت؟

بالاخره قوام‌السلطنه هم در قدرت باقی مانده بود. البته نمایندگان قلیت مجلس با نخست‌وزیری قوام‌السلطنه مخالف بودند که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی و بعضی از اعضای جبهه ملی قرار داشتند. بنابراین آن موقع، دکتر مصدق می‌خواست از شاه امتیاز بگیرد و با قدرت برای هدف ملی‌شدن صنعت نفت، فضای بیشتری باز کند. چون با قرارداد‌های دارسی و ۱۹۳۳/۱۳۱۲ که بیشتر بسته شده بودند و وضعیتی که انگلیس در جریان استخراج نفت ایران به‌وجود آورده بود، عملاً سودی به ایران نمی‌رسید، اما بعد از ملی شدن نفت، انگلیس با تحریم نفت ایران و با کمک هم‌پیمانان غربی، فشار را ما بیشتر کرد، شاه بلافاصله استعفای او را بپذیرد و قوام را بیاورد. ایشان تهدیدی کرد، با این هدف که شاه در قضیه وزارت جنگ کوتاه بیاید، هرچند شاه کوتاه نیامد و قوام‌السلطنه را به مجلس معرفی کرد و اکثریت نمایندگان مجلس هم بلافاصله به او رأی مثبت دادند. تنها نمایندگان قلیت مجلس با نخست‌وزیری قوام‌السلطنه مخالف بودند که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی و بعضی از اعضای جبهه ملی قرار داشتند. بنابراین آن موقع، دکتر مصدق می‌خواست از شاه امتیاز بگیرد و با قدرت برای هدف ملی‌شدن صنعت نفت، فضای بیشتری باز کند. چون با قرارداد‌های دارسی و ۱۹۳۳/۱۳۱۲ که بیشتر بسته شده بودند و وضعیتی که انگلیس در جریان استخراج نفت ایران به‌وجود آورده بود، عملاً سودی به ایران نمی‌رسید، اما بعد از ملی شدن نفت، انگلیس با تحریم نفت ایران و با کمک هم‌پیمانان غربی، فشار را ما بیشتر کرد،

به عنوان نخستین پرسش، به رغم اختلافاتی که میان پهلوی دوم و احمد قوام وجود داشت، چرا شاه باز دیگر در ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱، به نخست‌وزیری وی رضایت داد؟

شاه معمولاً با نخست‌وزیرانی که به اصطلاح دارای جایگاه و استقلال عمل بودند، مشکلاتی داشت. از آنجا که احمد قوام هم از زمان دو سالگی شاه، نخست‌وزیر بود، بسیار بر میزان نگرانی او می‌افزود. چون نگران بود که مبادا او بخواهد دوباره قاجاریه را احیا کند، اما از این طرف، شاه با دکترمصدق هم مشکلاتی داشت. به همین دلیل هم وقتی در ۲۵ تیر ۱۳۳۱، دکترمصدق همزمان با پست نخست‌وزیری، در پی به دست آوردن پست وزارت جنگ برآمد و شاه را تهدید به استعفا کرد، شاه به یکباره در برابر او، قوام‌السلطنه را برگشید. در واقع شاه اگر کسی کمتر از دکترمصدق را روی کار می‌آورد، مجلس او را تأیید نمی‌کرد. در واقع قوام‌السلطنه را انتخاب کرد که او را مقابل دکترمصدق قرار دهد. چون شاه فرمانده کل قوا بود و همیشه اختیار معرفی وزیر جنگ را خودش برعهده داشت. منتها دکترمصدق، چون می‌خواست شاه و دربار را محدود کند و از شاه امتیاز وزارت جنگ را بگیرد، تهدید به استعفا کرد. شاه هم به‌خاطر اینکه برای نو بان را به تور بچسباند، قوام را معرفی کرد و مجلس هم به او رأی داد.

آیا به نظر شما، برای پهلوی دوم قوام‌السلطنه مطلوب‌تر از مصدق‌السلطنه بود؟

بالاخره مقوله مطلق می‌کردن صنعت نفت تا حدود زیادی با دکترمصدق عجین شده بود. دکترمصدق از دوره مجلس چهاردهم با این موضوع در ارتباط بود و بعد از آن هم رئیس کمیسیون مخصوص نفت شد. مسئله اساساً برای احزاب قلیل ملی شدن صنعت نفت آمده بود. حتی بعد از ملی شدن صنعت نفت، وقتی مجلس دکترمصدق را به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد کرد، ایشان به مجلس گفته بود: «من وقتی نخست‌وزیر می‌شوم که اول قانون ملی‌کردن صنعت نفت را تصویب کنید!» به همین دلیل اگر دکترمصدق از صحنه بیرون می‌رفت، شاید آن باری به مثابه زیادی به هم می‌خورد. چون شاه در مقطعی که از صحبت می‌کنیم، نمی‌خواست دکترمصدق هم‌برای دربار خوب بود و هم برای انگلیس. البته در مجلس کسانی بودند که اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت را پیگیری کنند اما پیگیری آن توسط نخست‌وزیر به عنوان رئیس قوه مجریه بهتر می‌توانست مسئله را جلو ببرد. به همین دلیل اگر دکترمصدق از صحنه بیرون می‌رفت، قوام‌السلطنه قرار بود قانون ملی‌شدن صنعت‌نفت، موضوع عینی می‌شد. چون مصدق با آن خصلت سماجتی که داشت، سر حرفش می‌ایستاد و کار به نتیجه می‌رساند. از طرفی همانطور که اشاره کردم، رفتن مصدق برای انگلیسی‌ها هم خوب بود. چراکه عوامل انگلیسی علاوه بر شاه، برای اعضای دربار، نخبگان جامعه و نمایندگان مجلس هم نفوذ زیادی داشتند. در واقع از سال ۱۲۸۵ از انقلاب مشروطه شکل گرفت و پس از آن وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه و حذف نیروهای روسوفیل، نفوذ انگلیس در میان نخبگان ما بیشتر شد. از همان دوران بود که ایران کاملاً در دامن انگلیس افتاد. انگلیسی‌ها حتی در میان نیروهای ارتش هم طرفدار داشتند. لذا شاه و انگلیس برای اینکه کسی از فضای موجود فاصله بگیرند، قوام‌السلطنه

۲۹ تیر ۱۳۳۱، منزل حسن گرامی، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی، در مصاحبه تاریخی علیه احمد قوام

> اگر آیت‌الله کاشانی علیه قوام حرکتی نکرده بود، اتفاقی نمی‌افتاد و مردم شرایط را می‌پذیرفتند! چون مردم تصور می‌کردند چه قوام باشد، چه مصدق، ملی کردن صنعت نفت کند و در پی آن جنبشی شکل نمی‌گرفت. همچنان مردم در واقع پس از اینکه قوام کار خود را به عنوان نخست‌وزیر شروع و تهدیداتی را اعلام کرد، آیت‌الله کاشانی تنها کسی بود که مقابل این جریان ایستاد. ایشان بود که با مواضع خود، مردم را به صحنه آورد. به همین دلیل با اقدامات و فعالیت‌های آیت‌الله کاشانی، اعمال حساسی کرد با دمن قوام‌السلطنه، اهداف نهضت ملی ایران در حال از بین رفتن است. لذا مردم به صحنه آمدند و به شکل گسترده در قیام ۳۰ تیر شرکت کردند. به نظرم اگر آیت‌الله کاشانی حرکت نکرده بود، اتفاقی نمی‌افتاد و مردم شرایط را می‌پذیرفتند. چون مردم تصور می‌کردند چه قوام باشد، چه مصدق، ملی کردن صنعت نفت که اتفاق افتاده و قانونش هم تصویب شده است، تابه حال دکترمصدق نخست‌وزیر بوده و حالا نیست و دیگری آمده است. با آمدن قوام، قانون که تغییر نکرده است. در واقع در آن روزگار، مردم نداشتند که همچنان در صحنه حضور پیدا کنند

دکتر مصدق در تداوم یک هدف و به‌خاطر بازگشت یک نفر، به صورت توده‌ای بسیج شدند و به صحنه آمدند. امروز هم این نیروی جنبشی در جامعه ما هست و فقط باید از آن برای اهداف متعالی و منافع ملی استفاده کرد. اینجا هم نقش نخبگان و گروه‌های مرجع اهمیت و حساسیت خاصی دارد که چطور از این ظرفیت آماده، در جهت اهداف و منافع کشور و مردم استفاده کنند، اما متأسفانه امروز افراد و گروه‌هایی که مرجع هستند و می‌توانند مردم را بسیج کنند، خیلی کم هستند!

دکتر مصدق هیچ یک از یاران و هم‌پیمانان خود را در جریان استعفای خویش قرار نداد. آیا از منظر شما چنین رفتاری غیرمسئولانه فلمداد نمی‌شود؟

بله، غیر مسئولانه بود. بالاخره در یک فرآیند سیاسی، وقتی یک سیاستمدار همراهانی دارد که برای او فعالیت کرده و رأی جمع می‌کنند، از نظر اخلاقی غیر مسئولانه است که بی‌خبر از آنها چنین اقدامی انجام دهد. شاید دکتر مصدق فکر نمی‌کرد که شاه، به همین سادگی استعفایش را بپذیرد. چون اگر واقعاً هدفش این بود که صحنه را ترک کند، باید اطلاع می‌داد. او تصور می‌کرد که من استعفا می‌کنم، شاه هم مجبور می‌شود درخواستم را بپذیرد، لذا اصلاً کسی متوجه استعفای من نمی‌شود! احتمالاً تحلیل دکترمصدق از این مسئله قدری نادرست بوده است. ارزیابی من این است که اگر دکترمصدق، واقعاً هدفش این بود که صحنه را ترک کند، به هوادارانش که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی قرار داشت، اطلاع می‌داد که مسئله این است. یا به طرفدارانش می‌گفت در این شرایط چون نمی‌شود کاری انجام داد، بهتر است من استعفا کنم. و اطلاع به هوادارانش اطلاع نداد، برای اینکه می‌خواست یکدفعه استعفا قلبت مجلس یا نخست‌وزیری قوام‌السلطنه مخالف بودند که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی و بعضی از اعضای جبهه ملی قرار داشتند. بنابراین آن موقع، دکتر مصدق می‌خواست از شاه امتیاز بگیرد و با قدرت برای هدف ملی‌شدن صنعت نفت، فضای بیشتری باز کند. چون با قرارداد‌های دارسی و ۱۹۳۳/۱۳۱۲ که بیشتر بسته شده بودند و وضعیتی که انگلیس در جریان استخراج نفت ایران به‌وجود آورده بود، عملاً سودی به ایران نمی‌رسید، اما بعد از ملی شدن نفت، انگلیس با تحریم نفت ایران و با کمک هم‌پیمانان غربی، فشار را ما بیشتر کرد، شاه بلافاصله استعفای او را بپذیرد و قوام را بیاورد. ایشان تهدیدی کرد، با این هدف که شاه در قضیه وزارت جنگ کوتاه بیاید، هرچند شاه کوتاه نیامد و قوام‌السلطنه را به مجلس معرفی کرد و اکثریت نمایندگان مجلس هم بلافاصله به او رأی مثبت دادند. تنها نمایندگان قلیت مجلس با نخست‌وزیری قوام‌السلطنه مخالف بودند که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی و بعضی از اعضای جبهه ملی قرار داشتند. بنابراین آن موقع، دکتر مصدق می‌خواست از شاه امتیاز بگیرد و با قدرت برای هدف ملی‌شدن صنعت نفت، فضای بیشتری باز کند. چون با قرارداد‌های دارسی و ۱۹۳۳/۱۳۱۲ که بیشتر بسته شده بودند و وضعیتی که انگلیس در جریان استخراج نفت ایران به‌وجود آورده بود، عملاً سودی به ایران نمی‌رسید، اما بعد از ملی شدن نفت، انگلیس با تحریم نفت ایران و با کمک هم‌پیمانان غربی، فشار را ما بیشتر کرد،

به عنوان نخستین پرسش، به رغم اختلافاتی که میان پهلوی دوم و احمد قوام وجود داشت، چرا شاه باز دیگر در ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱، به نخست‌وزیری وی رضایت داد؟

شاه معمولاً با نخست‌وزیرانی که به اصطلاح دارای جایگاه و استقلال عمل بودند، مشکلاتی داشت. از آنجا که احمد قوام هم از زمان دو سالگی شاه، نخست‌وزیر بود، بسیار بر میزان نگرانی او می‌افزود. چون نگران بود که مبادا او بخواهد دوباره قاجاریه را احیا کند، اما از این طرف، شاه با دکترمصدق هم مشکلاتی داشت. به همین دلیل هم وقتی در ۲۵ تیر ۱۳۳۱، دکترمصدق همزمان با پست نخست‌وزیری، در پی به دست آوردن پست وزارت جنگ برآمد و شاه را تهدید به استعفا کرد، شاه به یکباره در برابر او، قوام‌السلطنه را برگشید. در واقع شاه اگر کسی کمتر از دکترمصدق را روی کار می‌آورد، مجلس او را تأیید نمی‌کرد. در واقع قوام‌السلطنه را انتخاب کرد که او را مقابل دکترمصدق قرار دهد. چون شاه فرمانده کل قوا بود و همیشه اختیار معرفی وزیر جنگ را خودش برعهده داشت. منتها دکترمصدق، چون می‌خواست شاه و دربار را محدود کند و از شاه امتیاز وزارت جنگ را بگیرد، تهدید به استعفا کرد. شاه هم به‌خاطر اینکه برای نو بان را به تور بچسباند، قوام را معرفی کرد و مجلس هم به او رأی داد.

آیا به نظر شما، برای پهلوی دوم قوام‌السلطنه مطلوب‌تر از مصدق‌السلطنه بود؟

البته در آن شرایط، نمی‌خواست این کار را انجام دهد. چون تقریباً تازه روی کار آمده بود. ایشان اصلاً پست نخست‌وزیری را قبول نکرد، با این شرط که قانون ملی کردن صنعت نفت را اجرایی کند. لذا ترامن مقطع، واقعاً نمی‌توانیم بگوییم که دکترمصدق می‌خواست صحنه را ترک کند. البته برای نزدیکی‌های کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رمی‌شود چنین تحلیلی کرد. اینکه ایشان می‌خواهد قوام می‌خواست از شاه امتیاز بگیرد. چون می‌گردن صنعت نفت، وقتی مجلس دکترمصدق را به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد کرد، ایشان به مجلس گفته بود: «من وقتی نخست‌وزیر می‌شوم که اول قانون ملی کردن صنعت نفت را تصویب کنید!» به همین دلیل اگر دکترمصدق از صحنه بیرون می‌رفت، شاید آن باری به مثابه زیادی به هم می‌خورد. چون شاه در مقطعی که از صحبت می‌کنیم، نمی‌خواست دکترمصدق هم‌برای دربار خوب بود و هم برای انگلیس. البته در مجلس کسانی بودند که اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت را پیگیری کنند اما پیگیری آن توسط نخست‌وزیر به عنوان رئیس قوه مجریه بهتر می‌توانست مسئله را جلو ببرد. به همین دلیل اگر دکترمصدق از صحنه بیرون می‌رفت، قوام‌السلطنه قرار بود قانون ملی‌شدن صنعت‌نفت، موضوع عینی می‌شد. چون مصدق با آن خصلت سماجتی که داشت، سر حرفش می‌ایستاد و کار به نتیجه می‌رساند. از طرفی همانطور که اشاره کردم، رفتن مصدق برای انگلیسی‌ها هم خوب بود. چراکه عوامل انگلیسی علاوه بر شاه، برای اعضای دربار، نخبگان جامعه و نمایندگان مجلس هم نفوذ زیادی داشتند. در واقع از سال ۱۲۸۵ از انقلاب مشروطه شکل گرفت و پس از آن وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه و حذف نیروهای روسوفیل، نفوذ انگلیس در میان نخبگان ما بیشتر شد. از همان دوران بود که ایران کاملاً در دامن انگلیس افتاد. انگلیسی‌ها حتی در میان نیروهای ارتش هم طرفدار داشتند. لذا شاه و انگلیس برای اینکه کسی از فضای موجود فاصله بگیرند، قوام‌السلطنه

استعفای بی‌خبر دکتر مصدق در تیر ۱۳۳۱، غیرمسئولانه بود. بالاخره در یک فرآیند سیاسی، وقتی یک سیاستمدار همراهانی دارد که برای او فعالیت کرده و رأی جمع می‌کنند، از نظر اخلاقی غیرمسئولانه است که بی‌خبر از آنها چنین اقدامی انجام دهد. شاید دکتر مصدق فکر نمی‌کرد که شاه، به همین سادگی استعفایش را بپذیرد. چون اگر واقعاً هدفش این بود که صحنه را ترک کند، باید اطلاع می‌داد. او تصور می‌کرد که من استعفا می‌کنم، شاه هم مجبور می‌شود درخواستم را بپذیرد. لذا اصلاً کسی متوجه استعفای من نمی‌شود!

به‌طوری که وضع اقتصادی مردم، بدتر از قبل شد. علاوه بر اینکه هیچ کشوری نفت ما را نمی‌خرید، انگلیس هم در بوشهر نیرو پیاده کرده و تلوگاتش را به حرکت در آورده بود. انگلیس همچنین در شورای امنیت و دیوان داوری لاهه، از ایران شکایت کرده بود. در چنین شرایطی، دکتر مصدق می‌خواست تا از این فرصت استفاده کند و قوه مجریه قدرت بیشتری بگیرد و اندکی مشکلات موجود را حل کند.

دکتر مصدق هیچ یک از یاران و هم‌پیمانان خود را در جریان استعفای خویش قرار نداد. آیا از منظر شما چنین رفتاری غیرمسئولانه فلمداد نمی‌شود؟

بله، غیر مسئولانه بود. بالاخره در یک فرآیند سیاسی، وقتی یک سیاستمدار همراهانی دارد که برای او فعالیت کرده و رأی جمع می‌کنند، از نظر اخلاقی غیر مسئولانه است که بی‌خبر از آنها چنین اقدامی انجام دهد. شاید دکتر مصدق فکر نمی‌کرد که شاه، به همین سادگی استعفایش را بپذیرد. چون اگر واقعاً هدفش این بود که صحنه را ترک کند، باید اطلاع می‌داد. او تصور می‌کرد که من استعفا می‌کنم، شاه هم مجبور می‌شود درخواستم را بپذیرد. لذا اصلاً کسی متوجه استعفای من نمی‌شود! احتمالاً تحلیل دکترمصدق از این مسئله قدری نادرست بوده است. ارزیابی من این است که اگر دکترمصدق، واقعاً هدفش این بود که صحنه را ترک کند، به هوادارانش که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی قرار داشت، اطلاع می‌داد که مسئله این است. یا به طرفدارانش می‌گفت در این شرایط چون نمی‌شود کاری انجام داد، بهتر است من استعفا کنم. و اطلاع به هوادارانش اطلاع نداد، برای اینکه می‌خواست یکدفعه استعفا قلبت مجلس یا نخست‌وزیری قوام‌السلطنه مخالف بودند که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی و بعضی از اعضای جبهه ملی قرار داشتند. بنابراین آن موقع، دکتر مصدق می‌خواست از شاه امتیاز بگیرد و با قدرت برای هدف ملی‌شدن صنعت نفت، فضای بیشتری باز کند. چون با قرارداد‌های دارسی و ۱۹۳۳/۱۳۱۲ که بیشتر بسته شده بودند و وضعیتی که انگلیس در جریان استخراج نفت ایران به‌وجود آورده بود، عملاً سودی به ایران نمی‌رسید، اما بعد از ملی شدن نفت، انگلیس با تحریم نفت ایران و با کمک هم‌پیمانان غربی، فشار را ما بیشتر کرد، شاه بلافاصله استعفای او را بپذیرد و قوام را بیاورد. ایشان تهدیدی کرد، با این هدف که شاه در قضیه وزارت جنگ کوتاه بیاید، هرچند شاه کوتاه نیامد و قوام‌السلطنه را به مجلس معرفی کرد و اکثریت نمایندگان مجلس هم بلافاصله به او رأی مثبت دادند. تنها نمایندگان قلیت مجلس با نخست‌وزیری قوام‌السلطنه مخالف بودند که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی و بعضی از اعضای جبهه ملی قرار داشتند. بنابراین آن موقع، دکتر مصدق می‌خواست از شاه امتیاز بگیرد و با قدرت برای هدف ملی‌شدن صنعت نفت، فضای بیشتری باز کند. چون با قرارداد‌های دارسی و ۱۹۳۳/۱۳۱۲ که بیشتر بسته شده بودند و وضعیتی که انگلیس در جریان استخراج نفت ایران به‌وجود آورده بود، عملاً سودی به ایران نمی‌رسید، اما بعد از ملی شدن نفت، انگلیس با تحریم نفت ایران و با کمک هم‌پیمانان غربی، فشار را ما بیشتر کرد،

به عنوان نخستین پرسش، به رغم اختلافاتی که میان پهلوی دوم و احمد قوام وجود داشت، چرا شاه باز دیگر در ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱، به نخست‌وزیری وی رضایت داد؟

شاه معمولاً با نخست‌وزیرانی که به اصطلاح دارای جایگاه و استقلال عمل بودند، مشکلاتی داشت. از آنجا که احمد قوام هم از زمان دو سالگی شاه، نخست‌وزیر بود، بسیار بر میزان نگرانی او می‌افزود. چون نگران بود که مبادا او بخواهد دوباره قاجاریه را احیا کند، اما از این طرف، شاه با دکترمصدق هم مشکلاتی داشت. به همین دلیل هم وقتی در ۲۵ تیر ۱۳۳۱، دکترمصدق همزمان با پست نخست‌وزیری، در پی به دست آوردن پست وزارت جنگ برآمد و شاه را تهدید به استعفا کرد، شاه به یکباره در برابر او، قوام‌السلطنه را برگشید. در واقع شاه اگر کسی کمتر از دکترمصدق را روی کار می‌آورد، مجلس او را تأیید نمی‌کرد. در واقع قوام‌السلطنه را انتخاب کرد که او را مقابل دکترمصدق قرار دهد. چون شاه فرمانده کل قوا بود و همیشه اختیار معرفی وزیر جنگ را خودش برعهده داشت. منتها دکترمصدق، چون می‌خواست شاه و دربار را محدود کند و از شاه امتیاز وزارت جنگ را بگیرد، تهدید به استعفا کرد. شاه هم به‌خاطر اینکه برای نو بان را به تور بچسباند، قوام را معرفی کرد و مجلس هم به او رأی داد.

آیا به نظر شما، برای پهلوی دوم قوام‌السلطنه مطلوب‌تر از مصدق‌السلطنه بود؟

البته در آن شرایط، نمی‌خواست این کار را انجام دهد. چون تقریباً تازه روی کار آمده بود. ایشان اصلاً پست نخست‌وزیری را قبول نکرد، با این شرط که قانون ملی کردن صنعت نفت را اجرایی کند. لذا ترامن مقطع، واقعاً نمی‌توانیم بگوییم که دکترمصدق می‌خواست صحنه را ترک کند. البته برای نزدیکی‌های کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رمی‌شود چنین تحلیلی کرد. اینکه ایشان می‌خواهد قوام می‌خواست از شاه امتیاز بگیرد. چون می‌گردن صنعت نفت، وقتی مجلس دکترمصدق را به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد کرد، ایشان به مجلس گفته بود: «من وقتی نخست‌وزیر می‌شوم که اول قانون ملی کردن صنعت نفت را تصویب کنید!» به همین دلیل اگر دکترمصدق از صحنه بیرون می‌رفت، شاید آن باری به مثابه زیادی به هم می‌خورد. چون شاه در مقطعی که از صحبت می‌کنیم، نمی‌خواست دکترمصدق هم‌برای دربار خوب بود و هم برای انگلیس. البته در مجلس کسانی بودند که اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت را پیگیری کنند اما پیگیری آن توسط نخست‌وزیر به عنوان رئیس قوه مجریه بهتر می‌توانست مسئله را جلو ببرد. به همین دلیل اگر دکترمصدق از صحنه بیرون می‌رفت، قوام‌السلطنه قرار بود قانون ملی‌شدن صنعت‌نفت، موضوع عینی می‌شد. چون مصدق با آن خصلت سماجتی که داشت، سر حرفش می‌ایستاد و کار به نتیجه می‌رساند. از طرفی همانطور که اشاره کردم، رفتن مصدق برای انگلیسی‌ها هم خوب بود. چراکه عوامل انگلیسی علاوه بر شاه، برای اعضای دربار، نخبگان جامعه و نمایندگان مجلس هم نفوذ زیادی داشتند. در واقع از سال ۱۲۸۵ از انقلاب مشروطه شکل گرفت و پس از آن وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه و حذف نیروهای روسوفیل، نفوذ انگلیس در میان نخبگان ما بیشتر شد. از همان دوران بود که ایران کاملاً در دامن انگلیس افتاد. انگلیسی‌ها حتی در میان نیروهای ارتش هم طرفدار داشتند. لذا شاه و انگلیس برای اینکه کسی از فضای موجود فاصله بگیرند، قوام‌السلطنه

استعفای بی‌خبر دکتر مصدق در تیر ۱۳۳۱، غیرمسئولانه بود. بالاخره در یک فرآیند سیاسی، وقتی یک سیاستمدار همراهانی دارد که برای او فعالیت کرده و رأی جمع می‌کنند، از نظر اخلاقی غیرمسئولانه است که بی‌خبر از آنها چنین اقدامی انجام دهد. شاید دکتر مصدق فکر نمی‌کرد که شاه، به همین سادگی استعفایش را بپذیرد. چون اگر واقعاً هدفش این بود که صحنه را ترک کند، باید اطلاع می‌داد. او تصور می‌کرد که من استعفا می‌کنم، شاه هم مجبور می‌شود درخواستم را بپذیرد. لذا اصلاً کسی متوجه استعفای من نمی‌شود!

به‌طوری که وضع اقتصادی مردم، بدتر از قبل شد. علاوه بر اینکه هیچ کشوری نفت ما را نمی‌خرید، انگلیس هم در بوشهر نیرو پیاده کرده و تلوگاتش را به حرکت در آورده بود. انگلیس همچنین در شورای امنیت و دیوان داوری لاهه، از ایران شکایت کرده بود. در چنین شرایطی، دکتر مصدق می‌خواست تا از این فرصت استفاده کند و قوه مجریه قدرت بیشتری بگیرد و اندکی مشکلات موجود را حل کند.

دکتر مصدق هیچ یک از یاران و هم‌پیمانان خود را در جریان استعفای خویش قرار نداد. آیا از منظر شما چنین رفتاری غیرمسئولانه فلمداد نمی‌شود؟

بله، غیر مسئولانه بود. بالاخره در یک فرآیند سیاسی، وقتی یک سیاستمدار همراهانی دارد که برای او فعالیت کرده و رأی جمع می‌کنند، از نظر اخلاقی غیر مسئولانه است که بی‌خبر از آنها چنین اقدامی انجام دهد. شاید دکتر مصدق فکر نمی‌کرد که شاه، به همین سادگی استعفایش را بپذیرد. چون اگر واقعاً هدفش این بود که صحنه را ترک کند، باید اطلاع می‌داد. او تصور می‌کرد که من استعفا می‌کنم، شاه هم مجبور می‌شود درخواستم را بپذیرد. لذا اصلاً کسی متوجه استعفای من نمی‌شود! احتمالاً تحلیل دکترمصدق از این مسئله قدری نادرست بوده است. ارزیابی من این است که اگر دکترمصدق، واقعاً هدفش این بود که صحنه را ترک کند، به هوادارانش که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی قرار داشت، اطلاع می‌داد که مسئله این است. یا به طرفدارانش می‌گفت در این شرایط چون نمی‌شود کاری انجام داد، بهتر است من استعفا کنم. و اطلاع به هوادارانش اطلاع نداد، برای اینکه می‌خواست یکدفعه استعفا قلبت مجلس یا نخست‌وزیری قوام‌السلطنه مخالف بودند که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی و بعضی از اعضای جبهه ملی قرار داشتند. بنابراین آن موقع، دکتر مصدق می‌خواست از شاه امتیاز بگیرد و با قدرت برای هدف ملی‌شدن صنعت نفت، فضای بیشتری باز کند. چون با قرارداد‌های دارسی و ۱۹۳۳/۱۳۱۲ که بیشتر بسته شده بودند و وضعیتی که انگلیس در جریان استخراج نفت ایران به‌وجود آورده بود، عملاً سودی به ایران نمی‌رسید، اما بعد از ملی شدن نفت، انگلیس با تحریم نفت ایران و با کمک هم‌پیمانان غربی، فشار را ما بیشتر کرد، شاه بلافاصله استعفای او را بپذیرد و قوام را بیاورد. ایشان تهدیدی کرد، با این هدف که شاه در قضیه وزارت جنگ کوتاه بیاید، هرچند شاه کوتاه نیامد و قوام‌السلطنه را به مجلس معرفی کرد و اکثریت نمایندگان مجلس هم بلافاصله به او رأی مثبت دادند. تنها نمایندگان قلیت مجلس با نخست‌وزیری قوام‌السلطنه مخالف بودند که در رأس آنها آیت‌الله کاشانی و بعضی از اعضای جبهه ملی قرار داشتند. بنابراین آن موقع، دکتر مصدق می‌خواست از شاه امتیاز بگیرد و با قدرت برای هدف ملی‌شدن صنعت نفت، فضای بیشتری باز کند. چون با قرارداد‌های دارسی و ۱۹۳۳/۱۳۱۲ که بیشتر بسته شده بودند و وضعیتی که انگلیس در جریان استخراج نفت ایران به‌وجود آورده بود، عملاً سودی به ایران نمی‌رسید، اما بعد از ملی شدن نفت، انگلیس با تحریم نفت ایران و با کمک هم‌پیمانان غربی، فشار را ما بیشتر کرد،

به عنوان نخستین پرسش، به رغم اختلافاتی که میان پهلوی دوم و احمد قوام وجود داشت، چرا شاه باز دیگر در ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱، به نخست‌وزیری وی رضایت داد؟

شاه معمولاً با نخست‌وزیرانی که به اصطلاح دارای جایگاه و استقلال عمل بودند، مشکلاتی داشت. از آنجا که احمد قوام هم از زمان دو سالگی شاه، نخست‌وزیر بود، بسیار بر میزان نگرانی او می‌افزود. چون نگران بود که مبادا او بخواهد دوباره قاجاریه را احیا کند، اما از این طرف، شاه با دکترمصدق هم مشکلاتی داشت. به همین دلیل هم وقتی در ۲۵ تیر ۱۳۳۱، دکترمصدق همزمان با پست نخست‌وزیری، در پی به دست آوردن پست وزارت جنگ برآمد و شاه را تهدید به استعفا کرد، شاه به یکباره در برابر او، قوام‌السلطنه را برگشید. در واقع شاه اگر کسی کمتر از دکترمصدق را روی کار می‌آورد، مجلس او را تأیید نمی‌کرد. در واقع قوام‌السلطنه را انتخاب کرد که او را مقابل دکترمصدق قرار دهد. چون شاه فرمانده کل قوا بود و همیشه اختیار معرفی وزیر جنگ را خودش برعهده داشت. منتها دکترمصدق، چون می‌خواست شاه و دربار را محدود کند و از شاه امتیاز وزارت جنگ را بگیرد، تهدید به استعفا کرد. شاه هم به‌خاطر اینکه برای نو بان را به تور بچسباند، قوام را معرفی کرد و مجلس هم به او رأی داد.

**آیا به نظر شما، برای پهلوی دوم قوام‌السلطنه مط